أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ‌ المائدة، ١٠٥

 ای كسانی كه ایمان آورده‌اید و به ما باور دارید، به مطالب ما باور دارید، حال كه چنین است مواظب رفتار و كردار خودتان باشید.

 خیلی آیه عجیبی است كه چطور خداوند در این آیه راه و رسم فلاح و رستگاری را مترتب بر باور و اعتماد به پروردگار قرار می‌دهد، ای كسانی كه به ما اعتماد كردید یا ایها الذین آمنوا یعنی اعتماد كردید، ما را باور كردید، به مطالب ما یقین دارید، به مطالب ما اطمینان دارید، این معنا معنای ایمان است. اگر كسی یك شخصی را باور نداشت می‌گویند ایمان ندارد فلانی به فلان شخص ایمان ندارد، یعنی باور ندارد حرفهایش را قبول ندارد سرسری است همینطور یك مطلبی را مطرح می‌كند حرفهایش بر پایه و وزان واقعی و حقیقی استوار نیست، می‌گویند فلانی به فلان كس ایمان دارد تو به من ایمان داری؟ این می‌گوید به من ایمان داری؟ یعنی من را قبول داری؟ به من اعتماد داری؟ مطالب من را محكم می‌پنداری یا اینكه نه شَرُّ و ورُّ یك لق لقه زبان و هر روز تغییر صحبت. هستند بعضی‌ها، امروز یك چیزی می‌گویند فردا حرفشان را عوض می‌كنند می‌گویند خب دیروز آنجوری اقتضا می‌كرد امروز اینجوری، فردا اینجوری پس فردا اینجوری تا روز قیامت هم خدا بهشان عمر طولانی بدهد هر روز یك چیزی براساس تخیلات و توهمات، از رو هم نمی‌روند كه بگویند اشتباه كردیم می‌گویند اقتضای امروز این است، شرائط دیروز این بود! ماشاللَه یعنی وحی دیگر! در هر روزی بهشان وحی دارد می‌شود.

 خب این را نمی‌گویند ایمان، ایمان به حالتی می‌گویند كه آن حالت حالت اعتماد است حالت یقین و حالت باور، یا ایها الذین آمنوا علیكم انفسكم، فقط خودتان را بپایید، چقدر من در این مدت روی این جمله اصرار می‌كردم، یادتان می‌آید سالهای گذشته؟ به اینور و آنور نگاه نكنید، به حرف این و آن گوش ندهید، به اینی كه این این را گفت، آن آن را گفت، این در خواب دید بهش این را گفتند توجه نكنیدها! حالا فهمیدید این حرفها درست بوده؟ به اینی كه در مكاشفه بهش این را گفتند! هان؟ چقدر گفتم گوش ندهید؟ البته خب دوستان و رفقا اینها كه اهل [رعایت‌] هستند، خطاب بنده با عموم است نه با افراد حاضر، اینها خب به وظائف خود همیشه عمل می‌كنند، مبنای بزرگان چی بوده تابحال علیكم‌

 انفسكم، ببینید چی یاد گرفتید؟ چی به شما تعلیم داده شد؟ چی به شما آموخته شد؟ چی به شما آموخته شد؟ آیا مبنای بزرگان بر این بوده است كه به صرف نقل یك خواب، انسان اعمال و تصرفات خود را بهش مترتب كند؟ این كه خلاف بوده، ما آنچه را كه در زمان بزرگان شنیدیم، از مرحوم والد و از اساتیدشان، استادشان مرحوم حداد رضوان اللَه علیه و همینطور سایر آنچه كه در كلمات بزرگان این مسائل یاد می‌شود عدم توجه به خواب و مطالبی كه در خواب است و مكاشفات حالا برسد به آن مكاشفات دروغ، یعنی نه مكاشفات حالا بعضی مكاشفات است كه آن مكاشفات باطل است، یعنی مكاشفه‌ای هست و شخص می‌بیند، برایش تصوری پیدا می‌شود، توهمی پیدا می‌شود، خیال می‌كند برای یكی یك همچنین مطلبی واقع شده، هستند، مثلا مثل بچه‌های كوچك كه می‌گویند كه بابا من دیدم یك دانه كبوتر داشت می‌رفت دو تا كله داشت! یا فلانی داشت بالای درخت ...! توهماتش است. خب یك همچنین چیزهایی هم ممكن است برای افرادی كه در سنین بالا و اینها هستند اتفاق بیفتد. توهمات و تخیلات مخصوصا در یك شرایط خاص كه اینها خب توهمات باطل است، شرائط باطل است، و مدركات مدركات باطل است، مدركاتشان مدركات باطل است، توهمات توهمات خیالات است، آن خیالات صورت عینی پیدا می‌كند یعنی واقعا آن واقعیت را می‌بینند و تصور نمی‌كنند كه این یك توهمی است كه الان صورت پیدا كرده، درست مثل یك شخصی كه یك صورتی در ذهن خودش نقش می‌بندد اصلا وجود خارجی هم ندارد یك كوهی در ذهن خودش نقش می‌بندد، یك جوب آبی هم كه در كنارش می‌رود و چند تا درخت و چند تا حیوان در یك همچنین چیزی كه اگر روی كره زمین را بگردیم یك همچنین چیزی پیدا نمی‌كنیم، ولی این همین را می‌آورد تبدیل به یك تابلو می‌كند، تبدیل به یك دورنما می‌كند و دورنمایی بسیار زیبا به نحوی كه انسان تصور می‌كند اصلا عكسبرداری شده، اینقدر دقیق! ذهن انسان هم همینطور است.

 ذهن انسان وقتی كه نفس وارد می‌شود در عالم تخیلات و توهمات .... این مطالبی را كه امروز می‌خواهم عرض كنم خدمتتان مطالب حیاتی است، راه و روش بزرگان، مرحوم والد به خصوص رضوان اللَه علیه این بوده كه همیشه در مقاطع مختلف مطالبی را كه ضرورت داشت به گوش شاگردان خودشان و به گوش ارادتمندان خودشان می‌رساندند و آنها را متوجه وظیفه و تكلیفی كه در آن مقطع متوجه آنهاست می‌كردند، خب رفقا و دوستان هم بحمدلله كه در طریق همان بزرگ قرار دارند توقعشان از بنده و حقیر این است كه آنچه را كه بنده در زمان حیات خود مشاهده كردم از روش و مرام و با تمام وجود احساس كردم و همین روش در كتب خود ایشان هم موجود است و آن را به افراد ارائه دادند، ما

 هم آنچه را كه می‌دانیم بدون دستكاری آن را خدمت افراد عرضه كنیم گرچه خب بالاخره همیشه خناس‌هایی هستند، همیشه شیاطینی هستند، افرادی كه بخواهند وسوسه كنند، در حرف انسان در سخن انسان شك و تردید و ایراد وارد كنند، این شیاطین همیشه بودند و الان هم هستند و خواهند بود ولی همانطوری كه گفتم حق همیشه در عالم ثبوت تبدیل به باطل نمی‌شود و مطالب واقعی را با شعار و با مطالبِ چه عرض كنم نباید خلط كرد! بالاخره افراد می‌فهمند متوجه هستند و می‌دانند كه غرض و مرضی كه بر پشت این مطالب نهفته است اینها چه ریشه‌هایی دارد.

 همین مسئله كه عدم اعتماد به خواب‌ها و مكاشفات هست همین قضیه‌ای بود كه در زمان بعد از فوت مرحوم آقا، آن بلا را سر آن مكتب درآورد، توجه كردید؟ بنده در جلد دوم اسرار ملكوت رفقا كه خواندند تازه كمی از بسیار را گفتم كه چطور بعضی‌ها مخصوصا آن زنهایی كه آمدند و مكاشفات دروغ نقل كردند، نه اینكه حالا مكاشفه دروغ دیده باشند، مكاشفه درآوردند! دستگاه چاپ‌سازی، چاپخانه، چاپخانه و نشر چاپ، چطوری مكاشفه دروغ، یعنی كسی كه به من گفت شما هر چی از مرحوم آقا میدانید بیایید از قول مرحوم آقا نقل كنید، وای به حال آن افراد و آن امتی كه دنبال اینها بروند! به من دارد می‌گوید كه شما می‌توانید هر چه را كه می‌دانید نظر پدرتان بوده بیایید بگویید ایشان گفتند! اصلا ایشان گفتند! شنیدم! بوده‌ها، اتفاق افتاده‌ها، واللَه العظیم باللَه العظیم این مطالب بوده، حالا صاف صاف دارند انكار می‌كنند! مثل روز روشن، می‌گویند همیشه، در انكار وقتی باز باشد می‌گویند نه آقا این چراغ نیست! خب حالا بیا درستش كن نیست، نیست دیگر، نیست. كه از آنجا مخالفت ما شروع شد و من فهمیدم چه فاجعه‌ای در شُرُف تكوین است، اینهایی كه دارند دم از عرفان و توحید و دفاع می‌زنند و سایت و مایت و از این چیزها دارند اینها همین‌ها هستند، اینها همین‌ها هستند، اینها همین‌هایی هستند كه مكاشفات دروغ آمدند نقل كردند كه جمله‌ای از آن را بنده در اسرار ملكوت گفتم و این را برای امروز گفتم، بنده غرض و مرض نداشتم، برای امروز گفتم، برای حال و هوایی كه باید در آن حال و هوا به سر ببریم گفتم، بی‌جهت نگفتم.

 و مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در كتاب روح مجرد بی‌جهت آن جریانات را نقل نكردند، آن مسائل را نقل نكردند، آن مطالب را از این و آن نگفتند، تا اینكه ما بفهمیم چشممان را باز كنیم، و بدانیم كه شیطان فقط دم میكده و عرض می‌شود از دیوار مردم بالا نمی‌رود، آنجا نایستاده، آنها شیطان نیستند آنها بچه مچه‌های شیطان و این چیزها، آن شیطان اصلی دم جلسه ذكر ایستاده، آن آمده و با تمام قوا و توان در جلو ایستاده. آن شیطان اصلی دم نوشتن‌ها و پشت میز مطالعه ایستاده، آن كه شیطان نیست دم‌

 میخانه افراد می‌روند، می‌روند حالا یك غلطی می‌كنند و بعد هم یك توبه می‌كنند و خدا ازشان می‌گذرد، مگر چی كار كردند؟ حالا ما او را می‌دانیم آی می فروشی شراب فروشی، كار غلط است ولی آنچه را كه تغییر پیدا نمی‌كند و باید به فكرش بود این است.

 یك وقت مرحوم آقا می‌فرمودند ما در آن جریاناتی كه شروع كرده بودیم برای مطالب و اصلاحات و فلان و كه خودشان در [كتاب‌] وظیفه فرد مسلمان نقل كردند این مطالب را، می‌فرمودند ما تصورمان بر این بود كه بالاخره از همه افراد به این مطالب، آنهایی هستند كه خودشان مبلغ هستند، وقتی كه یك حركتی را شروع بكنیم اول نداء پذیرش و لبیكی كه می‌شنویم از همین افراد همنوع خودمان هست، از همین افرادی هست كه خودشان یك عمر مردم را به این مطالب دعوت می‌كنند، به این مسائل دعوت می‌كنند، وقتی كه وارد گود شدیم دیدیم اول افرادی كه جلوی ما ایستادند همین‌ها هستند، یعنی همه جور افراد آمدند و خود را نسبت به این مطالب منقاد و مطیع نشان دادند و حالت پذیرش و قبول را از خودشان اعلام كردند ولی كمر ما شكست از همین همنوع‌های خودمان كه آمدند در مقابل ما سنگ انداختند و چوب لای چرخ می‌گذاشتند، توجه كردید؟

 این را كی‌می‌گوید؟ این را یك شخصی می‌گوید كه در این گونه مطالب هست، خب قضیه چیست؟ مطلب چیست؟ مطلب این است كه ما به آن مبانی كه از بزرگان بهمان ارائه شده توجه نكردیم، گوش ندادیم، چند سال پیش یادتان می‌آید چی گفتم؟ گفتم به مبانی بزرگان باید عمل كرد. به چیزی كه یقین نداری پا جلو مگذار، تا اطمینان نداری قدم برندار، تا نسبت به یك جریانی مطمئن نیستی حركت نكن، نگفتم؟ نگفتم؟ خب چی شد؟ نتیجه‌اش چیه؟ حالا این مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد، این قضیه باید مورد دقت قرار بگیرد، بزرگان همیشه مطالب را فرمودند و كسی كه بخواهد راه خدا را برود با عرض معذرت می‌خواهم خدمتتان عرض كنم با مزاح و شوخی و شعار نمی‌تواند برود. بهتر است اینها را ما كنار بگذاریم، اگر بخواهیم این حرفها را جلوی این و آن و در نوشتن‌هایمان برای به دست آوردن دل این و آن انجام بدهیم با وجدان خودمان چه كنیم؟ با فطرت خود چه كنیم؟ و با سوال‌های پس از این چطور می‌توانیم كنار بیاییم؟ آنوقت مجبوریم به چی؟ هی توجیه، هی اینجور بود! هی آنجور بود، آن شرائط این شرائط،

 چرا ما باید بیاییم با عواطف و احساسات مردم بازی كنیم؟ چرا؟ چرا ما باید بیاییم برای كارهای خودمان از امام زمان مایه بگذاریم؟ چرا باید این كار را بكنیم؟ خلاف می‌كنیم برویم بكنیم چرا پای امام زمان را در پیش بكشیم؟ چرا باید بگوییم در شب قدر ندا شده كه حضرت دارند برای این و آن دعا

 می‌كنند؟ برای چی؟ پس معلوم می‌شود در همه این مسائل پای حضرت بوده دیگر! نه دیگر! مشخص است دیگر! چرا باید گفته بشود كه حضرت گفتند كه این و آن؟ چرا؟ مظلومیت امام زمان برای همین است، برای همین است كه نمی‌آید، اینی كه حضرت نمی‌آید علتش این است كه مایی كه به جای اینكه فكر كنیم اگر قرار بود حضرت در این موقع مطلبی را ارائه می‌دادند، در طول این هزار و دویست سالی كه گذشته از غیبت، خودشان می‌آمدند خودشان را نشان می‌دادند چرا بیایند در خواب این بگویند؟ چرا در مكاشفه این بگویند كه بعد هم معلوم می‌شود كه هیچ كدام اینها نبوده؟ پس این بزرگان در این مدت چه وظیفه‌ای داشتند؟ مگر وظیفه اینها این نبود كه همین مردم را در یك همچنین شرائطی دستگیری كنند؟ مطالبی را كه بزرگان راجع به این قضایا فرمودند، راجع به عدم اعتماد به این حرفها، عدم اعتماد به این خوابها، عدم اعتماد به این مكاشفات، پس برای كی بود؟ برای كی است؟ همین به خواب اعتنا نكنید اما سر بزنگاه كه می‌شود خودمان با كله می‌رویم در دیگ! به مكاشفات اعتنا نكنید اما یكی كه نقل می‌كند ....! الان ما اینطور نیستیم؟ مگر نگفتند در بعضی از همین جلسات طهران و اینطرف و آنطرف و قلهك و ملهك و این طرفها، خواب دیده شده شخص در مكاشفه دیده، بین الطلوعین دیده، ساعت فلان دیده، كه حضرت پای صندوق دارند رایشان را به یكی می‌اندازند؟ مگر نگفتند؟ مگر نقل نكردند؟ خب پس معلوم می‌شود كه ما اول باید برویم یقه حضرت را بگیریم، به جای اینكه به این و آن بگوییم، اول خود حضرت را پای میز محاكمه و تشكیلات بكشانیم، مگر نبوده؟

 آیا این مسائل برای تنبه ما كافی نیست؟ حالا فهمیدید كه نباید به خواب نگاه كرد، دیگر نباید به این مكاشفات گوش داد، بنده در جلد دوم اسرار ملكوت كه آن مكاشفات دروغین را گفتم برای امروز گفتم، برای امروز! آن موقع می‌دیدم روزی خواهد آمد و از احساسات و باورهای مردم در راستای امیال و مقاصد استفاده خواهد شد، برای امروز نوشتم آن مطالب را

 حالا سرّ قضیه چیست؟ سرّ قضیه این است كه خداوند دو نیرو در انسان قرار داده است، یكی تعقل كه این همه دارم اصرار می‌كنم مخصوصا در این چند ماه اخیر اگر دوستان آن صحبت اهواز چند روز [پیش‌] بنده را كه رفته بودیم برای دیدن دوستان، شنیده باشند، در آنجا مطالبی راجع به این قضیه عرض كرده بودم دو نیرو قرار داده یكی جنبه عقلانیت و یكی هم جنبه میل و عشق و محبت، با این دو بال است كه انسان می‌تواند حركت كند و هم نفس را به مرتبه تجرد و تقرب برساند و هم عقل را به مرتبه تكامل و بیرون آوردن از رشد نسبی به رشد مطلق و به فعلیت مطلق، حركت بدهد و به واسطه به كارگیری آن قدرت عقلانی، نفس را در حركتی كه می‌كند جهت بدهد، هر كدام از این دو

 بدون دیگری نمی‌تواند كارساز باشد، شما جنبه عقلانیت را بگیرید اما آن جنبه محبت و عشق را رها كنید، در همان قضایا و در همان عوالم معقولات البته معقولات نسبی نه معقولات متكامل در آنجا متوقف خواهید شد، و اگر جنبه احساسات و آن علاقه و حركت نفسانی را كه همراه با عواطف و احساسات است آن را تقویت كنید و عقلانیت و رسیدن به مبانی را كنار بگذارید سر به بیراهه می‌رود و از همین جایی كه دیدید سر درمی‌آورد، از همین‌جایی كه همه به انحراف افتادند سر درمی‌آورد، این است كه همیشه بزرگان تاكید داشتند و تاكید دارند كه نسبت به مبانی، سالك باید آگاه و متوجه باشد، و گول هیاهو، شعار و شایعات را نخورد و فریب بنرها و تابلوها و اعلانات و اینها را نخورد، و به دنبال حرف و نقل هر كس و ناكسی [راه‌] نیفتد، و مطالبی را كه از هر شخصی می‌شنود آن را به دیده قبول ننگرد بلكه ببیند آیا این مطلب با موازین منطبق است یا منطبق نیست؟ آن كسی كه صاف صاف در چشم شما نگاه می‌كند و دروغ می‌گوید دیگر نمی‌توان به دنبال او رفت. مبنا این است بروی زمین می‌خوری، از بین می‌روی، مزمهل می‌شوی، كسی كه به دنبال خداست نمی‌آید هتك آبرو و حیثیت این آن را بكند، كسی كه می‌خواهد یك مسئولیت شرعی و الهی به عهده بگیرد نمی‌آید دیگران را تخطئه كند، توجه كردید؟

 اینها ملاك ماست حالا اگر ما دیدیم یكی این كار را می‌كرد صاف بگذار كنار، شوخی ندارد، چرا دیگر می‌روی دنبالش؟ چرا چشمت را می‌بندی؟ چرا كله‌ات را در برف می‌كنی؟ هر كسی می‌خواهد باشد باشد، ما ملاك داریم، ملاك ما عبارت است از آنچه كه به طور یقین و جزم از چهارده معصومِ ما فقط برسد و آن فطریات و وجدانیاتی كه خداوند به عنوان راهنما و به عنوان دستگیر در موارد شبهه و اشتباه، در درون ما قرار داده، اولیاء الهی برای شرح مبانی معصومین است كه قیام كردند، ولی الهی، عارف باللَه كه خصوصیاتش را بنده در جلد دوم اسرار و همینطور در جلد سوم هم تا حدودی، عرض كردم آن ولی الهی كلامش كلام معصوم است، بله ما هم قبول داریم، آن كلام كلام معصوم است، بقیه نخیر، راجع به كلام بقیه باید رفت تحقیق كرد، آقای فلان این را گفته باید گوش داد! كی گفته؟ نخیر، باید رفت تحقیق كرد، این حرفها نیست. در [كتاب‌] وظیفه فرد مسلمان بروید مطالعه كنید بروید ببینید، مطالب را در آنجا ببینید و ببینید كه بزرگان راجع به راه چه گفته‌اند، و در آنجا چه مطلبی ارائه دادند؟ آیا در آنجا گفتند كه چشمت را ببند و گوشت را كر كن؟ و به هر چه كه می‌شنوی و به هر چه كه می‌بینی ترتیب اثر بده؟ اینجوری آمدند گفتند یا گفتند نخیر چشمت را باز كن و گوشت را بیش از این باز كن كه بیشتر مطالب برود بعد اینها را بسنج با موازین یك یك اینها را در كنار هم قرار بده و به آنچه‌

 را كه به یقین و به اطمینان می‌رسی نسبت به آنها چه كار كن؟ عمل كن، اگر مرحوم آقا در قید حیات بودند همین كار را می‌كردند كه ما كردیم؟ ها؟ همین كار را می‌كردند؟ ما كه مدعی پیروی از مكتب ایشان هستیم آنهایی كه خطاب من به آنهاست دارند الان میفهمند دارند الان گوش می‌دهند همین الان دارند گوش می‌دهند آنهایی كه دنبال پیروی از مكتب آقا هستند، آنهایی كه توصیه كردند كه بله! مسائل‌دیگر بماند، آنها جواب ولی خدا را چه دارند الان بدهند؟ چی دارند؟ آقای كی گفته! خب بسیار خب، آن هم یكی از جمله حرفها، فلانی این را گفته یكی از حرفها، آقا فلانی همچین، اصلا بالاتر از این، آقای فلان كس گفته كه فلان كنید! گفته، بله بسیار خب، ما می‌رویم كلامش را می‌سنجیم، آه آقای فلان گفته! اصلا بدون اینكه تحقیق كنیم، بدون اینكه بگوییم ....، همین كه یك شایعه‌ای می‌شود كه آقای فلان گفته فلان كنید [به‌] فلان كس رای بدهید همه می‌رویم! گفته دیگر، شایعه است، خب پس بین ما و بین آن افرادی كه رفتند كربلا و در كوفه چه فرقی شد؟ چه فرقی شد؟ چه فرقی شد؟

 بنده همین الان مشغول نوشتن رساله نوروز هستم، كتاب نوروز، نوروز در جاهلیت و اسلام تقریبا حدود شصت هفتاد صفحه‌اش را هم نوشتیم حالا تا خدا چه خواهد؟ همین دیروز داشتم این مطلب را می‌نوشتم، می‌گفتم مگر پیغمبر نفرمودند توجه كنید مگر پیغمبر نفرمودند بعد از من دروغگویان بر من زیاد خواهند شد و مطالب را به، كثر علیه الكذاب، افراد دروغگو، فعلا كه هستم خب كسی جرات ندارد، بگویند از رسول خدا شنیدیم كه فرمود شیخ اهل بهشتخلیفه اول است خب می‌آیند به پیغمبر می‌گویند و پیغمبر می‌گوید دروغ می‌گویند من خودم اینجا نشستم حی و حاضر، دارم می‌گویم دروغ است دیگر، پس اینها همه نگه داشتند كی؟ پیغمبر سرش را بگذارد زمین، درست است دیگر؟ همین كه پیغمبر سرش را گذاشت زمین چاپخانه شروع كرد به كار كردن، چاپخانه را برم كه هیچكدام از این چاپخانه‌های دنیا [به گردش هم نمی‌رسند!] این از كجا درمی‌آید؟ جل الخالق! چه روایت‌هایی! چه چیزهایی آقا درآوردند! یك سمرة ابن جندب از اینها درآمده، حالا غیر از ابو هریره و بقیه، فقط هشتاد هزار دروغ به پیغمبر راجع به معاویه تحویل مردم داد، كه یك دفعه داشت از جلوی معاویه می‌گذشت، معاویه هم در مسجد اموی دارد برای مردم صحبت می‌كند كه مردم قدر بدانید، بدانید خداوند چه كسی را حاكم شما را قرار داده! چه كسی را چی كرده قدر بدانید، رو كرد گفت مرتیكه من با هشتاد هزار تا دروغ تو را آن بالا نشاندم حالا داری به مردم می‌گویی قدر بدانید كه چه كسی بالای اینجا نشسته دارد الان به شما حاكمیت می‌كند، دروغ‌های من بوده كه الانداری بلبل‌زبانی می‌كنی برای مردم و فلان، توجه می‌كنید؟ كیسه‌های زر، كیسه‌های پول، وعده‌ها، وعیدها، ابوهریره‌ها شروع كردند به‌

 چاپخانه، چاپخانه دیگر، چاپخانه‌هایی كه همین الان هست، شروع كردند به چاپخانه، از این برای این و برای آن و اولی ودومی و سومی،

 یك دانه برای این امیر المومنین علیه السلام خلیفه چهارم درست نكردند، چرا؟ [چون‌] آن نیاز به درست كردن ندارد حق كه نیاز به درست كردن و چاپخانه ندارد، حق هست، دارد نشان می‌دهد خودش را، اگر پیغمبر در تمام بیست و سه سال یك دانه روایت حتی راجع به علی نمی‌گفت، نمی‌گفت كه نمی‌گفت مطلب جایی تغییر نمی‌كرد، خود امیر المومنین حی و حاضر نشسته، مگر قضاوت‌هایی كه امیرالمومنین می‌كرد پیغمبر خبر داده؟ مگر معجزاتی كه امیر المومنین می‌كند پیغمبر آمده آن معجزات را انجام می‌دهد؟ خودش نشسته حی و حاضر از غیب می‌گوید، از بالا می‌گوید از پایین می‌گوید، تمام آنچه را كه اتفاق افتاده می‌گوید، جلوی مردم وقتی امیر المومنین این حرف را می‌زد كه پیغمبر نبود، سلونی قبل ان تفقدونی‌[[1]](#footnote-1) قبل از اینكه من از میان شما بروم هر چه می‌خواهید سوالاتتان را بپرسید، مربوط به دین بپرسید، مربوط به راهتان بپرسید، یك روز می‌آید كه من سرم را می‌گذارم پایین، می‌گذارم روی زمین، آنوقت دیگر در میان شما نیستم‌

 سعد بن وقاص از آنجا بلند شد یا علی بگو ببینم در این كله من چند تا مو است؟ تو رو خدا ببینید! شعورش اینقدر است، فهمش اینقدر است، حضرت فرمودند می‌دانم كه در سر تو چند تا مو است ولی اگر بگویم نمی‌پذیری! می‌گویی چی؟ می‌گویی یا علی بیا بشمار! ها؟ اینها اینقدر رو دارند كه این كار را می‌كنند دیگر، می‌گویند خب بیا بشمار از كجا معلوم راست می‌گویی؟ حالا كی بیاید موهای كله این مرتیكه را بشمارد؟

 ولی به تو بگویم كه در منزل خودت توله سگی را داری می‌پرورانی عمرسعد كه در آینده قاتل فرزند رسول خدا خواهد شد، خب این را امیر المومنین علیه السلام در زمان پیغمبر كه نگفت كه حالا بخواهد از پیغمبر یدك بكشد، كمك، پیغمبر بیاید ساپورتش كند، نشسته حی و حاضر دارد چی كار می‌كند؟ دارد می‌گوید. یك كلمه حتی اگر پیغمبر راجع به علی نمی‌گفت مطلب به هم نمی‌خورد، خودش نشسته اینجا، عین پیغمبر نشسته، می‌گوید بفرما هر چی می‌خواهید، نه فرار می‌كنم، نه قایم می‌شوم، نه می‌گویم اشتباه كردم، نه، بیایید بپرسید سوال كنید تا بهتان بگویم، همه هم آمدند، یهود آمد، نصاری آمد از اینطرف از آنطرف از قبائل از همه جا آمدند دیدند، با چشمشان دیدند، فهمیدند، آن یارو

 بالای منبر نشسته می‌گویند خلیفه بعد از رسول خدا كیه؟ می‌گویند جناب كذایی نشسته، آمد رفت سوال كرد، گفت خدا كجاست؟ این هم حالا همین یك آیه قرآن را بلد بود الرحمن علی العرش استوی، خدا روی عرش است، خب عرش هم آن بالا است دیگر، گفت پس بنابراین زمین خدا ندارد، گفت مرتیكه دارد كفر می‌گوید بزنید بیرونش كنید، گفت خودت داری می‌گویی، می‌گویی خدا روی عرش است پس بنابراین زمین خدا ندارد دیگر، خدا آن بالاست، این دیگر زدن ندارد، این همیشه كار كی بوده؟ دیكتاتورها، تا می‌ماندند بزنید، تا می‌ماندند بِبَرید، تا می‌ماندند بِبُرید، تا می‌ماندند ...! همیشه همینطور بوده، آن موقع هم همینطور بوده، بزنید، آمدند یك كتك مفصل بهش زدند، بیچاره را بیرونش كردند، گفت علی الاسلام السلام! خداحافظ شما! فهمیدم اسلامتان چیست! اسلامتان را شناختم، اسلام را بله شناختم! عجیب است عجیب! چقدر واقعا انسان می‌ماند در تعجب كه چقدر مسائل دارد ....! بگذریم. حالا دیگر بیش از این از حدود خودمان تجاوز نكنیم.

 خلاصه یهودی یك كتك مفصلی خورد و خلاصه بیرونش كردند، یك دفعه آمدند سراغ امیرالمومنین علیه السلام، ابی ذر بود یا یكی دیگر از اصحاب بود، گفتند یا علی بیا به داد اسلام برس كه دیگر همش رفت، حضرت بلند شدند از منزل آمدند، در مدینه، گفتند به یهودی برگرد، گفتند چیه؟ شروع كرد صحبت كردن، خدا كجاست؟ حضرت فرمودند خدا در بالاست، در زمین است، در چپ، در راست در همه جا، اینما تولو فثم وجه اللَه، هیچی آن یابو كی بود این كیه؟ دارم می‌گویم خدا كیه می‌گه خدا روی عرش است، این دارد می‌گوید هر جا را نگاه كنید خداست، سوال دوم سوال سوم، گفت اشهد ان لا اله الا اللَه و اشهد ان محمداً رسول اللَه و اشهد ان اینكه توی علی ابن ابیطالب خلیفه بعد از پیغمبری، چشم بندی بود؟ این خودش را نشان داد دیگر، این كه چشم‌بندی نیست، با شعار كه ما نمی‌توانیم اسلام را اینور و آنور ببریم، واقعیت را باید ببینیم كجاست،

 همین‌ها، دیروز بود یا پریروز بود داشتم می‌نوشتم، گفتم این ابوهریره‌ها كه این همه روایت از پیغمبر جعل كردند این سمرة ابن جندب‌ها، این كعب الاحبارها این عبداللَه ابن سباها و امثال ذلك كه آمدند این اسرائیلیاتی كه در میان ما هست همه از ماشاللَه بركات و ترشحات مغز این ملحدین و اینها بوده، در زمان پیغمبر جعل كردند و اینها، خب چه فرقی كرد با آنهایی كه ما الان داریم به امام زمان نسبت می‌دهیم؟ چه تفاوتی كرد؟ هر دوش یكی است، عین هم است، آن به پیغمبر نسبت داد ما داریم به امام زمان نسبت می‌دهیم، آن از پیغمبر مایه می‌گرفت ما داریم از امام زمان مایه می‌گیریم، این امام زمان به خاطر این مظلوم است، حالا متوجه شدید مظلومیت؟ وگرنه شما الان خیال می‌كنید نصاری با

 امام زمان ....، كاری به امام زمان ندارند، یهود كاری به امام زمان ندارد، زرتشتی كاری ندارد، ما داریم امام زمان را زیر پای خودمان قرار می‌دهیم، و از حیثیت و شخصیت و موقعیت او نردبانی برای رسیدن به مقاصد خودمان می‌سازیم.

 خب آیه قرآن صاف وظیفه ما را بیان می‌كند يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ‌ حالا كه به ما ایمان دارید، حالا كه به مبانی ما اعتقاد دارید به فكر خودتان باشید، دیگر چشمتان را اینور و آنور نیندازیدها، دیگر گوشتان را به هر حرفی نسپریدها، دیگر دلتان را به هر طرفی متمایل نكنیدها، ببینید بزرگان چی گفتند، ببینید اولیاء خدا چه فرمودند؟ ببینید مبانی اولیاء خدا در این زمینه چی بوده، و چگونه راه را نشان دادند، این قضیه می‌شود، اگر اینطور باشد لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ‌ المائدة، ١٠٥ بقیه گمراه شوند به شما كاری ندارد، گمراه می‌شوند كه بشوند، بشوند، همه بخواهند بروند، بلكه همه بخواهند بروند هلاك شوند خب بشوند به ما چه مربوط است؟ آقا ما می‌خواهیم برویم فلان كار را انجام بدهیم، خب برو انجام بده، نه تو هم بیا انجام بده! نه دیگر چرا تو نمی‌آیی من باید بیایم؟ خب این زور است دیگر، نه تو هم بیا به چیز من، نه تو بیا به رای من، تو بیا به اعتقاد من، تو بیا به مبنای من ترتیب اثر بده، بزرگان همیشه این را می‌فرمودند كه فقط خودتان را بپائید.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بنده یك سفر مشرف شدم سه چهار پنج شش ماه آخر حیاتشان مشهد، چون بنده هم بودم. سه سال آخر حیات ایشان بنده به دستور ایشان قم آمده بودم، یك صحبتی هم كرده بودم و یك چند جلسه برای دوستان و رفقا صحبت می‌كردیم، یك روز مرحوم آقا به بنده فرمودند، بعد از گذشت یك مطالبی، فلانی برو به فكر خودت باش عبارت ایشان این بود نگاه به افرادی كه در دور و بر من هستند نكن، وای وای! برو به فكر خودت باش و مواظب كار خودت باش، البته خب عباراتی گفتند كه بنده در اینجا نمی‌گویم، فقط همین مقدار را عرض كردم خدمتتان تا اینكه ما بدانیم، گفتند كه اگر بخواهی دل به این و آن بسپاری عمر خودت را تباه كردی، توجه كردید؟

 خب البته چون در آن موقع بنده خیلی مرجع برای مسائل دوستان و رفقا و اینها بودم و افراد مراجعه می‌كردند، بیش از وظیفه و تكلیفم به مطالب آنها می‌پرداختم، لذا ایشان خواستند به بنده راجع به این قضیه تذكر بدهند. توجه كردید؟ حالا این همین قضیه است. حالا كه مطلب را گرفت دیگر نگاه نكن فلان كس كه مدتی با ما بوده دارد چه می‌كند؟ حالا كه مطلب دستت آمد به من می‌فرمودندها دیگر نگاه نكن فلان كس كه سی سال، سی سال است ایشان با مرحوم آقای انصاری بوده، با آقای حداد بوده، با مرحوم آقا بوده، مگر می‌شود حالا این سی سال با این ریش سفید! اینها همش چیه؟ همه اینها

 همان توهمات و تخیلات است، همش همان است. خب ریش سفید چه ربطی دارد؟ عمامه چه ارتباطی دارد با صحت عمل و چیز؟ قدمت پیش افراد و بزرگان چه دردی دوا می‌كند از انسان بدون داشتن ملاك؟ چه دردی می‌تواند دوا بكند؟

 می‌گفتند حالا كه مطلب دستت هست، خب برو تمام شد، مطلب تمام شد. به اینطرف و آنطرف .... ما هم دیگر همین كار را كردیم، همین كار را كردیم، آمدیم و در مقابل انحرافی كه بعد از مرحوم آقا به وجود آمد ایستادیم. گفتیم ما این حرفها در كتمان نمی‌رود یا باید ما را قانع كنید یا ما نیستیم، گفتند بهت سلام نمی‌كنیم! گفتم نكنید، بهتر. بالاخره كسی به آدم سلام می‌كند آدم شرعا باید یك جواب بدهد دیگر، یك تكلیف می‌آید، حالا الحمدلله این یك تكلیف را شما از ما برداشتید، در خیابان راه می‌رفتند از جلوی من، سرشان را می‌كردند آنور، الهی شكر. حالا خیال كردند من سكته می‌كنم می‌افتم، نمی‌دانند ما با دممان داریم گردو می‌شكنیم! از خودمان طرد می‌كنیم! بكنید، بالاخره، ما كه در خیابان نمی‌خوابیم كه طرد بكنید مجبور شویم برویم ...، نه! اینطور هم نیست، ارتباط خانوادگی را قطع می‌كنیم! خب مختارید، انشاللَه ما باعث تحمیل نشویم، باعث خلاصه چیز نشویم و كردند، افراد كناره‌گیری كردند فلان كردند، هی ...! هی هر قضیه‌ای كه اتفاق می‌افتاد یاد مرحوم آقا، خودت را بپا خودت را بپا، این خودت را بپا خیلی دست ما را گرفت، خیلی به داد ما رسید، اما گاهی اوقات هم خب آدم دلش تنگ می‌شد، ای بابا چی شد؟ پس این همه مطالب چی شد؟ آن معرفت كجا رفت؟ آن با مرامی كجا رفت؟ آن مردانگی كجا رفت؟ اینقدر یعنی نامردی؟ اینقدر یعنی بی‌معرفتی؟ حافظ كنارم بود، حافظ را باز كردم، گفتم یك تفعل بزنم، خواجه هم خوب است بد نیست بعضی وقتها به داد آدم می‌رسد، یعنی همیشه می‌رسد، بعضی وقتها كجا؟ اینهایی كه به داد ما می‌رسند همین‌ها هستند، گفت كه: بس تجربه كردیم در این دار مكافات، با سوته دلان هر كه در افتاد ورافتاد.

 این را ما را تجربه كردیم، این تفعل را زدیم به حافظ كه ببینیم حافظ چه می‌گوید؟ آخر آدم گاهی اوقات تعجب می‌كند! یعنی می‌شود فلان رفیقی كه بیست سال با آدم بوده، خودش نسبت به آدم یك همچنین احساساتی داشته، خودش راجع به آدم یك حرفهایی می‌زده حالا دربیاید سرش را بكند آنور سلام نكند؟ اصلا خب برای انسان خیلی مشكل است، یعنی دركش خیلی سخت است، عجب واقعا می‌گویند حافظ معجزه نمی‌كند! نگاه كنید ببینید یك دفعه این آمد، شعر این بود كه: غمخوار نباید بود از طعن حسود ای دل، اصلا زد توی خال، غمخوار نباید بود، دلگیر نباید بود از طعن حسود ای دل، شاید كه چو وا بینی خیر تو در این باشد. گفتم الهی شكر، حالا پس هر چی می‌خواهی بگو [یی‌] ده تا

 [هم‌] بگذار رویش بگو، خیر در این است. همش خیر كه به حلوا نیست، همش خیر كه به برنج زعفرانی نیست، نه این هم خیر است دیگر، گفتم الهی شكر كه یك همچنین جریانی پیش آمد اقلااز دست این افراد راحت شدیم، آنی كه روی تمام ارتباط بیست ساله و سی ساله و مطالب، یك خط قرمز می‌كشد و یك همچنین حركتی، ای كاش از اول نبود و ای كاش دیگر نباشد و ای كاش كه دیگر برنگردد! توجه می‌كنید؟ قضیه این است‌ها، علیكم انفسكم، خودتان را داشته باشید.

 آمد پیش امام رضا علیه السلام از كوفه، حضرت فرمودند كه آشنایانت چه شدند در كوفه؟ چون افرادی در كوفه بودند كه اینها بعد از موسی بن جعفر، امامت امام رضا علیه السلام را انكار كردند، برای اینكه آن اموال و مسائل و بیا و بروها را بكشند بالا، آمدند گفتند موسی بن جعفر فوت نكرده، از دنیا نرفته، رفته غیبت كرده دوباره برمی [گردد!] اینی كه امام به اسم رضا هست نعوذ باللَه نعوذ باللَه ادعای دروغ می‌كند و ادعای خلافت می‌كند و ادعای دروغ می‌كند، اینها بودندها! كی؟ وكیل موسی بن جعفر علیه السلام! باید به خدا پناه برد. شما خیال می‌كنید وكیل ....، می‌گویند فلانی در زمان آقا این را گفته، كی؟ سی سال پیش پنجاه سال پیش! وكیل موسی بن جعفر، علی ابن ابی حمزه، مورد اعتماد مردم، وكیل موسی بن جعفر، بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام آمدند زدند زیر همه چیز، نه! اصلا كی گفته كه موسی بن جعفر فوت كرده؟ كی گفته كه موسی بن جعفر اینطور شده؟ توجه می‌كنید؟

 حسین ابن مهران، اینها افرادی بودند كه مورد اعتماد مردم بودند و اینی كه من می‌گویم شیطان خودش می‌آید برای صید نخبه‌ها این است، بچه مچه‌ها را نمی‌فرستد، آن خودش می‌آید قشنگ می‌رود سراغ و وارد می‌شود و اینجاست كه باید به خدا پناه برد و از نفس و نفس امام علیه السلام، امام زمان علیه السلام مدد گرفت و به آن حضرت توسل كرد و از آن حضرت برای تشخیص، برای تشخیص صحیح راه انسان استمداد كند، نه با شایعه و فلان و كه یك وقت گرفتار شایعه و فلان كس و فلان كس نشود و بعد وقتی كه در چاه افتاد بگوید كه آره واللَه، من كه نكردم دیگران آمدند گفتند، شلوغ كردند شلوغ‌بازی درآوردند و فلان كردند ما هم رفتیم این كار را كردیم، قربان عمه‌ام بروی با این طرز تفكر و این تعهدی كه پذیرفتید! توجه می‌كنید؟ دیگران آمدند و شلوغ كردند و جو و فلان و ما هم همینطور رفتیم! پس در كله‌ات چیست؟ ها؟ یك مقداری آن جو و كاه را از جلویت بردار غذای آدمیزاد بخور تا اینكه دیگر بفهمی چه كار می‌كنی؟

 حضرت فرمودند حال اینها [چطور است؟] این شخص گفت كه اینها بدترین افراد هستند، یعنی در دشمنی به خدا خب نمی‌مانند دیگر، آبرویشان می‌رود، وضعیتشان می‌رود، اینها بدترین مردمند در

 دشمنی به خدا و دشمنی به اهل بیت، بعد حضرت فرمودند كه لا یضرك ضر من ضلّ اذ اهتدیت، وقتی تو پیش امامت هستی دیگر چرا الان ناراحتی برای اینكه اینها اینطور شدند؟ شدند كه شدند، تو امامت را داری، من پیشت هستم، من در كنارت هستم، تو داری از من حرف می‌شنوی، تو داری از من اطاعت می‌كنی، تو منقاد من هستی، تو مطیع من هستی پس چرا غصه می‌خوری؟ علی ابن ابی حمزه رفت! رفت كه رفت به جهنم كه رفت، هزار تا علی ابن ابی حمزه بروند، هزارتا حسین ابن مهران بروند، هزارتا افراد دیگر بروند، تو امام را داری یا نداری؟ آن را داشته باش. وقتی داری دیگر تمام شد. مرحوم آقا این را به ما یاد دادند، اگر داری دیگر چه غم داری؟ حالا آسمان بیاید زمین، زمین برود آسمان، این بگوید، آن بگوید دنیا به هم بریزد شلوغ كنند! وایسا به ریش همه بخند، وقتی داری دیگر چه غم داری؟

 خب عرض كنم به حضورتان كه با وجود محدودیتی كه برای صحبت بنده پیش آمده است و بنده نمی‌توانم بیش از یك ظرفیت خاص خدمت رفقا و دوستان عرض ارادت كنم لذا با اینكه سوالهایی را بنده داده بودم حالا به نظر می‌رسد كه دیگر اگر آنها برای جلسه بعد باشد انشاللَه بهتر باشد. ولی یك سوال را فرمودند كه ظاهرا خیلی از افراد این سوال را می‌كنند و راجع به این مطلب درگیر هستند و آن اینكه قبلا خب عده‌ای برای حج ثبت نام كردند و خب مبلغ را پرداختند و به آنها قول داده شده است كه با این مبلغ به مكه مشرف بشوند و با آن مبلغی كه حالا اضافه می‌شود ولی خب بالاخره ظن بر این بوده است كه مبلغی است كه افراد از عهده اداء آن می‌توانند بربیایند، ولی مبالغ خیلی بالاتر از وسع افراد بر آنها اضافه شده و سوال بر این است كه دیگر قادر برای تشرف به حج [نیستند]، مسئله حج همانطوری كه به طور اجمال عرض شد البته به طور تفصیل نه رفقا و دوستان آن مباحثی را كه در دو سال گذشته، پارسال، راجع به استطاعت ما در حوزه مطرح كردیم به صورت فنی قرار است كه آنها را پیاده كنند و در یك كتاب مجزا، البته كتاب، كتاب فنی است ولیكن خب حالا شاید به یك نحو دیگری باشد كه بتوانند افراد دیگری استفاده كنند، استطاعت عبارت است از توان، حج یك عبادت دست كمی نیست، مسئله بسیار بسیار مهمی است، و برای استطاعت اینطور نیست كه انسان بگیرد و بنشیند و منتظر یك پول بادآورده‌ای باشد كه از آسمان بیاید و بعد هم مستطیع شود و خلاصه او را بر بال ملائك و تخت سلیمان بگذارند و ...، نه! قضیه حج قضیه بسیار مهمی است و شخص آنچه كه در توان دارد در صورتی كه مشكلی برای زندگی او پیش نیاید، و به زحمت نیفتد، باید برای اداء فریضه حج اقدام كند، و این مطلب را نباید در همان یكی دو سال به فكر بیفتد بلكه اگر می‌داند كه برای استطاعت، سالیانِ سال باید به فكر باشد و هر ماهی و هر سالی و هر هفته‌ای مبلغی را كنار بتواند بگذارد تا اینكه كم كم جمع‌

 شود و بعد از پانزده سال به یك حد نصاب برسد یا بعد از ده سال برسد باید این كار را بكند و واجب است،

 یعنی فرض كنید كه اگر احساس می‌كند كه اگر حالا یك همچنین ظرفی كه در دكور بخواهد بگذارد، حالا این ظرف را هم نگذارد، به جایش پولش را كنار بگذارد. یك وقتی مصرف ضروری است مصرف آب و نان و پزشك و درمان و غذا و مدرسه و لباس و امثال ذلك هست خب اینها جزو مصارف ضروری هستند یا سفرهایی كه خب اینها سفرهایی هستند كه ضروری هستند، سفر امام رضا، سفر برای رفع خستگی حتی اشكال ندارد، برای رفع دلتنگی اگر كسی سفری انجام می‌دهد اینها هم اشكالی ندارد، اما فرض كنید یكی یك سفری حالا كه پرخرج است می‌خواهد انجام بدهد و خیلی ضرورت هم ندارد و صرف یك دیدن و اینها هست، خب در اینجا بهتر این است كه این پول را كنار بگذارد و ذخیره كند برای رسیدن به آن حد نصاب، یا اینكه فرض كنید كه خرج‌هایی كه آن خرج‌ها جزو ضرورت‌های زندگی نیست حالا انسان بخواهد هی مرتب مهمانی بیندازد در منزلش، مرتب دعوت كند، فلان، حالا یك وقتی چند نفر بیایند، اقوام بیایند، اینها بیایند اشكال ندارد، اما اگر بخواهد به عنوان یك مسئله مستمر بشود و به واسطه این قضیه نتواند به استطاعت برسد توجه كنید خب باید از اینها یك مقداری كم كند،

 علی كل حال مسئله استطاعت یك قضیه‌ای نیست برخلاف آن چیزی كه الان در اذهان هست و مطرح است كه انسان بنشیند یك دفعه فرض كنید كه اموالش یك سودی بكند آن سود را بگذارد كنار، یا فرض بكنید كه منتظر باشد برای اینكه همینطوری به راحتی یك همچنین تهیوئی برای او پیدا شود، بلكه مسئله استطاعت بالاتر از این هست، یك وقتی یكی از دوستان بود دچار یك ناراحتی شده بود، ناراحتی دیسك بود و آن می‌گفت كه من در اینجا نمی‌توانم معالجه شوم آیا برای معالجه در یك كشور دیگر می‌توانم بروم یا نه؟ گفتم بله، اگر شما بدانید، نه اینكه فقط صرف توهمات و تخیلات، الان در اینجا خب بحمدلله اطبائی كه هستند اطبائی ما در ایرانداریم كه حتی در دنیا هم نظیر ندارند، در هر قسمت، در هر خصوصیت و اینها و امكاناتی كه خب در اینجا هست امكاناتی است كه برای رسیدن به این امراض و تدابیر برای اینها كافی است، حالا شذ و ندر ممكن است بعضی موارد باشند، در حالتی كه ما الان مشاهده می‌كنیم بسیاری از افراد به صرف اینكه در امریكا و انگلیس و امثال ذلك مداوا می‌شوند اینها صاف حركت می‌كنند به آنجا براساس توهمات و تخیلات. بله اگر انسان بداند كه معالجه او منحصر است در فلان كشور خب می‌تواند برود و می‌تواند برای رفتن به آنجا هم حتی اموالی را ذخیره‌

 كند تا اینكه به آن حد نصاب برسد، گفتم كه آیا تو اطمینان داری بر اینكه در كشور دیگر این بیماری تو علاج پیدا می‌كند؟ گفت بله، من اطمینان به این دارم البته خودش هم پزشك هست اطمینان به این قضیه دارم، گفتم اگر اینطور است تو می‌توانی از الان برای آن مخارج پس‌انداز كنی‌

 خب عرض بنده این است كه مسئله حج كمتر از مداوای بیماری نیست، یعنی همانطوری كه یك شخص برای تداوی یك بیمار مثلا فرض كنید كه میلیونها خرج دارد تا اینكه بخواهد در یك كشور دیگر معالجه بكند و اشكالی هم ندارد هیچ اشكالی هم ندارد، برای حج هم باید این كار را انجام بدهد، باید در فكر باشد، هر ماه یك مبلغی را باید كنار بگذارد و هر سال باید كنار بگذارد تا به آن حدی كه باید برسد برسد، حتی اگر می‌تواند قرض كند و در مدت زمان، قرض را بپردازد باید این كار را هم انجام بدهد. یك وقتی نه! یك شخصی قرض می‌كند آن شخص می‌گوید نه باید در فلان مدت قرض را بدهی و نمی‌تواند، خب مستطیع نیست ولی اگر نه! یكی می‌تواند از یك جا قرض كند، از یك نهادی می‌تواند قرض كند از یك سازمانی قرض كند از یك جایی می‌تواند قرض كند و بعد هم به سهولت بدون اینكه بهش فشاری وارد شود [پرداخت كند]، چطور اینكه وقتی می‌خواهد قرض كند یك اتاقی به منزلش اضافه كند چطور اینكه می‌تواند قرض كند برای اینكه یك مداوا كند، چطور اینكه قرض می‌كند برای اینكه فرض بكنید كه به یك جایی بخواهد برود، خب این هم همینطور ایراد ندارد. این هم داخل در استطاعت است، یعنی یك قرضی بكند و بعد به مرور زمان آن مبلغی را كه باید ذخیره كند این مبلغ را دین به دین و قسط به قسط این قرض خودش را می‌پردازد باز باید این كار را انجام بدهد،

 مسئله استطاعت بسیار مسئله مهمی است، حج خیلی مسئله مهم [ی‌] است و انسان به این راحتی نمی‌تواند از آن بگذرد و به صرف اینكه پولی را اضافه شده نمی‌تواند كه احساس رفع تكلیف از خودش بكند، بله اگر توان برای این را هم ندارد و به مشقت غیرعادی می‌افتد و به سختی می‌افتد در این صورت استطاعت برداشته می‌شود یعنی اگر كسی نمی‌تواند تتمه این مبلغ را اداء كند و اگر بخواهد به آنجا برسد به یك مشقت زائدی می‌افتد، دیگر در این صورت این استطاعت برداشته می‌شود تا اینكه برای او موقعیت دیگری پیدا بشود و بتواند این حج را انجام بدهد،

 علی كل حال مسئله حج خیلی مهم است و مسئله‌ای است كه اگر امكان گفتن بیش از یك مرتبه هم وجود داشت خداوند این را بر بندگان هر چند سال یك دفعه واجب می‌كرد. البته بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه یك اشاراتی داردها! این هست، ولكن به خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوندحج را یك مرتبه حداقل بر بندگان واجب كرده است و باید ما بدانیم آن توفیقی را كه به‌

 واسطه حج پیدا می‌كنیم به مرتبه‌ای است كه وقتی در آن دنیا رفتیم می‌گوییم ای كاش خیلی بیش از این ما درصدد رفتن به حج برمی‌آمدیم و گرچه خب آن را مورد عقاب قرار نمی‌دهند وقتی كه سخت باشد و چیز باشد ولی اهمیت حج و رسیدن ..... حتی من بعضی اوقات چیزهایی شنیدم، شنیدم كه بعضی‌ها حتی اجازه می‌دهند بر اینكه شخص هم فرض بكنید كه تا شب شوال كه جمع كرده شب شوال برای اینكه رفع استطاعت از خودش بكند همه اموالش را ببخشد مثلا اینقدر مال زنت، اینقدر مال دخترت، اینقدر مال پسر و بعد هم چی چی و بعد هم خب دیگر مستطیع نیستیم، تمام اینها حرام است، حرام در حرام در حرام در حرام است و خدا هم پدرش را درمی‌آورد.

 در استطاعت بدنی همینقدر كه یك شخص بتواند ولو با كمك دیگران، ولو با استعانت و كمك دیگران بتواند در آنجا حضور پیدا بكند و برای او ازدحام خطر نداشته باشد خب هستند بعضی از افراد، بیماران قلبی هستند یا فرض كنید كه بعضی از بیمارانی كه ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلك دارند خب اینها خود اطباء متخصص و متعهد بنده كاری به تدین و اینها ندارم متخصص ولی متعهد و راستگو، طبیب باید متخصص باشد یك، دوم صادق باشد و متعهد باشد، بنده اطبائی سراغ دارم كه حتی اینها مسلمان نیستند، طبیب مسلمان گفته كه روزه نگیر اما این طبیب یهودی گفته نه آقا روزه بگیری اشكال ندارد از نظر من اشكال ندارد، آن یهودی گفته بگیر این مسلمان گفته كه نه، اینها چیه؟ این مسائل چیه و فلان و این حرفها؟ توجه می‌كنید؟ نه! در این مسئله [تدین‌] لازم نیست. طبیب متخصص و صادق و متعهد، اگر آن تشخیص بدهد كه رفتن به حج احتمال خطر دارد رفع استطاعت می‌كند و استطاعت برداشته می‌شود ولی اگر نه، بگوید تو می‌توانی بروی، ولی در جاهای شلوغ نباید بروی، با كمك با دیگران و در محیط مناسب می‌توانی حتی اگر نیابت بگیری اشكال ندارد یعنی فرض كنید كه یك شخص می‌رود در آنجا نگاه می‌كند می‌بیند كه نمی‌تواند طواف كند، خب نائب می‌گیرد خودش حضور پیدا كرده یك شوط طوافش را انجام می‌دهد، بقیه را می‌گوید دیگری انجام بدهد یا فرض كنید كه با این وسائل و این چرخها و اینها انجام بدهند در آنجایی كه می‌توانند، حتی اگر آن هم نشد نیابت می‌گیرد، راجع به سعی صفا و مروه هم نیابت می‌گیرد چه اشكال دارد؟ راجع به سنگ زدن، بنده در همین سفرهایی كه مشرف می‌شدیم در خدمت دوستان، خود من به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم كه برای چی می‌آیید؟ شما بشینید، نیایید اصلا، نیابت بدهید به شوهرتان، به بچه‌تان نیابت بدهید چون می‌دیدم حالش حال مساعد نیست، و مخصوصا آن روز اول كه سنگ جمره عقبه هست خب در آن موقع قطعا خطراتی بود و حتی یك مرتبه من از سر راه برگرداندم گفتم شما اینجا برای چی دارید می‌آیید؟

 می‌خواهید كار حرام انجام بدهید؟ می‌خواهی خودت را بكشی خب برگرد، خب این برگشت پسرش آمد به جای او آن سنگ را انجام داد، حجش هم قبول است توجه كردید؟

 پس آمدن در آنجا، استطاعت بدنی به این نیست كه بتواند خودش تنهایی همه اعمال را انجام بدهد، نه، اینی كه بتواند حضور پیدا كند یك وقتی خود حضورش هم ضرر دارد حالا گرمایی چیزی مسائل غیرمترقبه‌ای كه ممكن است اتفاق بیفتد، در آنصورت استطاعت برداشته می‌شود ولی اگر خود حضورش ایراد ندارد، لبیك گفتن و احرام بستنش كه ایراد ندارد، آمدن در آنجا و حالا در شب می‌آید طواف می‌كند دو شوطش را انجام می‌دهد پنج شوطش را می‌گوید بقیه بكنند یا اینكه فرض كنید كه سه شوط و نیم را انجام می‌دهد بقیه را می‌گذارد برای وقت دیگر، اشكال ندارد، انسان طواف را لازم نیست كه متوالیا انجام بدهد و می‌تواند تاخیر بیندازد، استراحتی بكند منتهی خب باید از نیمه گذشته باشد.

 خب این را می‌تواند انجام دهد، این رفع استطاعت نمی‌كند، پس این قضیه مربوط به استطاعت و اما مسئله دیگر مسئله خمس است. در قضیه خمس اگر مشروط باشد، مشروط باشد استطاعت حج بر پس‌انداز مثل اینكه فرض بكنید كه شخص یك مرتبه نمی‌تواند اموال برای هزینه [حج را] تهیه كند، نیازدارد كه چند سال طول بكشد یا اینكه الان مال را می‌پردازد ولی چند سال دیگر او را می‌برند، توجه كردید؟ آن پولی را كه پرداخته یا آن پولی را كه برای حج كنار گذاشته است بهش خمس تعلق نمی‌گیرد ولو اینكه بیست سال هم طول بكشد، توجه كردید؟ اگر پولی را برای حج انسان بخواهد ذخیره كند بیست سال هم طول بكشد خمس به او تعلق نمی‌گیرد و برای این پولهایی را هم كه زودتر می‌گیرند مثل همین كه الان متداول است افراد می‌روندپول در بانك قرار می‌دهند تا به نوبت بروند خب نمی‌شود همه را كه یك دفعه یك سال ببرند، خب تبعا بایستی كه به ترتیب ببرند، اگر ده سال هم بگذرد به آن پول خمس تعلق نمی‌گیرد مشروط به اینكه آن پولی را كه اول انسان آن پول را كنار می‌گذارد آن پول حلال باشد، مشتبه نباشد، حالا یا خمس داده باشد یا اگر هم خمس نداده باز اشكال ندارد چون پولی است كه برای حج واجب آن پول ذخیره می‌شود این را توجه داشته باشید كه من دیدم خیلی‌ها در این قضیه اشتباه می‌كنند و می‌گویند كه آن پول حج را باید خمسش را داد، پولی كه برای حجِ واجب است آن پول نیازی به خمس ندارد، به طور كلی هر پولی را كه انسان صرف تكلیف واجب خودش می‌كند، پولی را كه صرف مداوای مریض می‌كند، پولی را كه صرف غذا می‌كند صرف لباس می‌كند نه حالا لباسهای تزیینی و امثال ذلك، همین لباسهای فرض كنید كه متعارف و اینها می‌كند پولی را كه صرف سفر می‌كند سفرهای عادی، سفرهایی كه می‌رود، سفر زیارت امام رضا علیه السلام اینها خمس‌

 ندارند، بله یك وقت سفر سفرهای تفریحی و فلان و حالا این چیزها هست و خارج از عرف و اینها هست آن [خمس‌] دارد، یك وقتی لباس یك لباس تزیینی [است‌] و ضرورتی هم ندارد [آن خمس‌] دارد یك وقتی حالا مصارف دیگری كه خب اینها جنبه ضرورت در زندگی را ندارد نسبت به آنها خمس تعلق می‌گیرد ولی پولی را كه انسان برای حج اول می‌پردازد یا اینكه كم كم می‌پردازد و بعد مشرف می‌شود بیست سال هم كه بگذرد خمس به او تعلق نمی‌گیرد،

 اگر شخص مشاعرش را از دست داده باشد و انسان بتواند بدون زحمت آن را ببرد و برای او زحمتی ایجاد نشود آن بهتر است كه برود، عرض نمی‌كنم واجب است، بهتر است خودش برود ولی دیگران كارهای او را انجام بدهند ولی می‌تواند این شخص در وطن بماند، از پول او اگر مستطیع است یك نفر را بفرستند و انجام بدهد، هر دو قسمش اشكال ندارد.

 خب خیلی خوشبخت هستیم از زیارت رفقا و دوستان و اینكه بالاخره باز توفیق پیدا كردیم كه خدمت احبه و اعزه عرض ارادت داشته باشیم و علی كل حال بالاخره دیگر دوستان خودشان با لطف و كرامت، جسارت‌ها و تجری‌های ما را مورد عفو قرار می‌دهند ولیكن باید بدانند خب بالاخره در عالم رفاقت صراحت خیلی خوب است، صداقت و صراحت خیلی خوب است و بنده متعهد هستم همانطوری كه بارها عرض كردم توقعی را كه دوستان نه تنها حتی شما، در همه دنیا، افراد و افرادی كه با بنده ارتباط دارند از مكتب مرحوم آقا دارند [آن تعهد را] بدون دخل و تصرف در اختیار رفقا قرار بدهم، انشاللَه امیدواریم كه خداوند دست همه ما را بگیرد و در این فتن آخر الزمان پیوسته لطف مولا و سرور و آقای ما حضرت بقیة اللَه ارواحناه فداه را شامل حال ما قرار بدهد و آنی از آنات ما را از آن وجود مقدس و مطهر جدا نسازد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. الغارات، ج ١، ص ٦. [↑](#footnote-ref-1)